

عقل و مصدریت آن دره‌التاج قطب‌الدین شیرازی

نعیمه کیالاشکی^۱، دکتر عباس ماهیار^۲
(تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۴، تاریخ پذیرش: ۹۳/۵/۲۳)

چکیده

یونان پیشرو علمی جهان بودند. تفکر فلسفی در یونان به صورت تفکر عقلی محض ارایه شده و مبتنی بر عقل طبیعی انسان بوده است. در دین اسلام، متغله یکی از مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی و فکری بود که توجه ویژه به عقل و استفاده گسترده از آن را در حوزه اندیشه و تأمل راجع به مسائل دینی چهره‌ای متمایز از دیگر گروه‌ها به خود دارد. عقل یکی از مسایل مهم فلسفی است که دارای مکانی گوناگون می‌باشد. یکی از مسائل پیرامون آن بحث مصدریت و فیضان از واحد کل است که اولین بار ارسطو و فلوطین این بحث را مطرح کردند. قطب‌الدین شیرازی، به عنوان یکی از فلاسفه ایران، با نظریه صدور که همه فلاسفه بالاتفاق نظریه مصدریت عقل دارند، هم عقیده است.

واژگان کلیدی

عقل، مصدر، فیض، قطب‌الدین.

۱ - دانشجوی دکترای دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران - N_kialashaki@yahoo.com
۲ - استاد راهنما، دکتری زبان و ادبیات فارسی عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران - Info@jamejam.yahoo.com

مقدمه

پس از ورود اسلام، به مرور زمان دانشمندان و حکمای بسیاری در عرصه‌های گوناگون علمی ظاهر شدند. بسیاری از آنان معتقد بودند که تمامی پرسش‌های موجود در علوم گوناگون بخصوص دینی و فلسفی و کلامی را باید از طریق وحی و شریعت بیانند. سپس، جانب وحی و شریعت را بر عقل ترجیح دادند.

پس از آگاهی و آشنایی مسلمانان با عقلگرایی یونانیان، برخی از دوراندیشان مسلمان از آن استقبال نمودند و تعارض عقل‌گرایی و اصول اساسی دین به دست نیاوردند و عقل را چون وحی یک موهبت الهی دانستند. با آنکه برخی ریشه تفکر عقلانی را در یونان می‌دانستند اما «تفکر عقلانی» جنبه همگانی و انسانی داشته و دارد و اختصاص به یونانیان ندارد و قدمت آن به قدمت حضور انسان در جهان است.

تفکر فلسفی در یونان به صورت تفکر عقلی محض ارائه شده و مبتنی بر عقل طبیعی انسان بوده پس از آشنایی مسلمانان با عقلانیت یونان، برخی از متفکران مسلمان چون کندی، فارابی و ابن سینا کوشیدند عقلانیت یونان را در استخدام دین اسلام قرار دهند تا از این طریق میان عقل و دین و یا فلسفه و وحی سازگاری ایجاد کنند. در دین اسلام معتزله یکی از مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی و فکری است که توجه ویژه به عقل و استفاده گسترده از آن را در حوزه

اندیشه و تأمل راجع به مسائل دینی، چهره‌ای متمایز از دیگر گروه‌ها به خود دارد.

عقل

یکی از مسائل مهم فلسفی که آراء و نظریات بسیار از حکما و فلاسفه را به خود جلب نموده است. عقل، روح و نفس و چگونگی وجود ماهیت و چیستی آنهاست (سجادی، ۱۳۶۱: ۳۶۱).

کلمه عقل دارای معانی گوناگونی است، چون قید، بند، مانع و فهم در کلام عربی این معانی برای آن آورده شده است. فهم الشيء یعقله عقلاً یعنی فهمید او، عقل البعیر یعنی شتر را مقید کرد و در معانی زیر نیز آمده است: تعقل یعنی تکلف‌العقل که با سختی و دشواری امری را دریابد (المنجد، ۱۹۹۲م: ۵۲۰). و عاقل گیاهی است که شتر آن را می‌خورد و عقال آنچه شتر را بر آن بندند و عقل آنچه را که با آن سر حیوان را بندند و عقل را از آن جهت عقل گویند که دارنده خود را از زلات نگاه دارد. در اصطلاح فلاسفه، جوهر بسیطی است که مردم به وسیله آن، واقعیت‌ها را دریافت می‌کند بنابراین عقل در یافتن واقعیت است علاوه بر دریافت حقایق، نگه‌دارنده نفس ناطقه و شرف‌دهنده آن نیز هست. در فرهنگ اروپایی Reason را مترادف عقل می‌دانند که همان Re-eason به معنای دوباره آسان کردن یا ساده‌سازی دوباره است. ارتباط آن با معنی فلسفی هم در این است که نهایت تکامل و تعالی این فقره دراکه را اتصال و اتحاد به عقل

فعال می‌دانند. عقلی که مورد پژوهش فلسفی است به معنای موجود مجردی است که ذاتاً و فعلاً هیچ نوع تعلق و وابستگی به ماده و امور مادی ندارد (داودی، ۱۳۸۷: ۲۳۲-۲۳۳).

شعرانی در شرح تجرید الاعتقاد عقل را چنین تعریف می‌کند: یکی از خواص طبیعی ذهن انسان است که اگر آلات بدن، سالم باشد از آن علم به بدیهیات حاصل می‌شود. بعضی گویند عقل قوه است که واجب و محال را امتیاز دهد و بداند چه امری شدنی است و چه امری نشدنی (شعرانی، ۱۳۷۲: ۳۲۷).

باباافضل در رساله مدارج الکمال عقل را چنین تعریف می‌کند: «یکی از مراتب وجود آنکه از خوبه خود آگاه بود و دانش و آگاهی از آن خودش باشد و هرآنچه دانشش بدو پیوست، از آن او شد و این پایه وجود عقل است» (باباافضل، ۱۳۶۶: ۲۱).

و در رساله ساز و پیرایه پادشاهان خرد و عقل را اصل و مایه همه خوبی‌ها می‌شمرد (همان: ۱۰۳).

قطب‌الدین شیرازی نیز عقل را این‌گونه معرفی می‌کند: عقل اعتقادیست به آنکه شیء چنین است... و گاه باشد که عقل را اطلاق کنند بر تصور ماهیت بذات خود بی‌تحدیدی چون تصور مبادی اولی حدود را (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۶۳).

سهروردی نیز تعاریفی نزدیک به فلاسفه درباره عقل دارد. در پرتونامه گفته: عقل جوهر است مجرد از مادّات از جمله وجوه که نه مادی

است و نه متصرف در مادیات، هرچه چنین باشد ما او را عقل گوئیم (سهروردی، ۱۳۸۸: ۴۱).

شاعر اسماعیلی مذهب ناصر خسرو، با توجه به نظرگاه‌های مذهبی‌اش، از جوانب گوناگون به بحث عقل پرداخته است. او عقل را ازلی می‌داند (زادالمسافرین، ۱۳۸۵: ۴۱) و باز در همان کتاب، آیه‌ای از قرآن می‌آورد: انّ الله علی کل شیء قدير، خدای بر همه چیز قادر است و آن را این‌گونه تأویل می‌کند: «و بدان مر عقل را همی خود دهد که همه‌ی چیزها زیر اوست (همان: ۸۱) «عقل» آفریدگار را از هرچه یافت در هویت خود پاک کرد یعنی تسبیح کرد و نفی کرد ازو تشبیه را، عقل و همه آفریده‌ها بدین ترتیب باز بسته و از مبدع حق‌اند (همان: ۱۳۸). جوهر عقل را از همه بدی‌ها دور می‌داند، چون معتقد است اگر چنین نبود، تباهی بر او لازم می‌آید و چیزی که تباه شونده باشد بر او ایمنی نباشد و خرد جزوی و نفس‌های خردمند به فایده گرفتن از عقل روی نهی کنند... (همان: ۱۵۸).

در خوان اخوان عقل را این‌گونه معرفی می‌کند، نخست عقل کلید است مرهمه‌ی هست‌ها را، هستی از کلمه‌ی مبدع یک چیزست و همه‌ی هست‌ها راهستی از کلمه‌ی مبدع حق است و... (خوان اخوان، ۱۳۵۹: ۲۰۶).

در جامع‌الحکمتین از قول حکما می‌گوید: عقل آنست مرادراک مبدعات را نه مرادراک مبدع را (جامع‌الحکمتین، ۱۳۶۳: ۲۵۴) و علم را فعل عقل

می‌داند چون انسان‌ها همه چیزها را با عقل می‌فهمند (همان: ۲۴۹). در گشایش و رهایش علت عالم را عقل می‌داند و آن را یکی می‌شمرد و هستی به او یافته‌اند و هرچیز را بازگشت بدان باشد که از او بوده باشد، پس «حکم عقل» مرین عالم را به عقل باز باید گشت که یکی است و عالم را علت اوست... (گشایش و رهایش، ۱۹۹۸: ۷۱).

عقل در نحله‌های مختلف

فلاسفه و عرفا و متشرعین، با آنکه در بودن عقل متفق‌القولند اما در وجه تسمیه آن اختلاف نظر دارند.

در فلسفه مشاء اولین مخلوق خدا «عقل» است و آنها به عقول عشره معتقدند. در فلسفه اشراق نور یا عقول نوری نام دارد که تعداد آنها بسیار زیاد است. در اصطلاح ادیان و عارفان آنها ملائکه و فرشتگان هستند. در بین زرتشتیان امشاسپندان، ایزدان و فروهرها نام دارند.

انواع عقل

عقول در بین فلاسفه گوناگون به چند دسته تقسیم می‌شوند که به اجمال انواع آن در زیر ذکر می‌شود:

۱. عقل مجرد: یعنی موجود عاقل غیر جسمانی، این اصطلاح میان اهل شرع، بجای ملائکه و فرشته است.

۲. عقل نظری: که در انسان است و بدان ادراک کلیات می‌کند و آن را قوه ناطقه نیز می‌گویند.

۳. عقل عملی: که بدان حُسن و قبح می‌کند و بعضی کارها را زشت و برخی را نیکو می‌بیند.

۴. عقل مستفاد: آنکه از خزانه خاطر آورده و در ذهن حاضر کرده است. و هرگاه عقل بتواند صور مفارق اعاده را که همواره فعلیت داشته و هرگز با ماده در نیامیخته‌اند، ادراک کند.

۵. عقل بالقوه: نفس ناطقه درین مرحله از تمام معقولات تهی است؛ لیکن مستعد ادراک آنهاست، از این جهت آن را بالقوه نامیده‌اند که مقابل عقل بالفعل که عقل هیولایی نامیده‌اند باشد.

۶. عقل بالملکه: مرتبه‌ای که عقل، معقولات و تصدیقات بدیهی را تعقل می‌کند.

۷. عقل بالفعل: مقابل عقل بالقوه است و وجه تسمیه آن این است که نفس معقولات را بالفعل در خود دارد.

عقول و انواع آن

مجرداتی که ایشان عقول‌اند علی‌الاطلاق نشاید که چیزی از کمالاتی که لایق باشد بایشان بقوت باشد بلکه واجب است که کل کمالات ایشان و هر امری ممکن‌الحصول، ایشان را حاصل باشد بفعل (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۰۷).

فارابی تعداد عقول را در برابر تعداد افلاک آسمانی شمرده و آنها را بر ملائکه، تطبیق داده است. از نظرها نری کربن، تئوری عقول خود وابسته به یک قسم فرشته‌شناسی است که در

عین حال اساس تئوری عالم و نظریه وجود را پی‌ریزی و حدود علوم انسانی و معرفت احوال و حقیقت انسان را متعین و مشخص می‌کند (شاهجویی، ۱۳۸۴: ۶).

عقل باصفات گوناگونی به کار می‌رود و چون عقل اول که از نگاه فلاسفه شریف‌ترین موجودات عالم است و نفوس که در وی عقل مستفاد حاصل می‌شود، آخر موجودات این عالم عنصری هستند چون آخر این عالم به اول آن پیوسته باشد (سهروردی، ۱۳۸۸: ۴۱۹-۴۲۰).

عقل اول اصطلاحی است در فلسفه‌ی اسلامی و نخستین موجودی است که از ذات خداوند تعالی صادر گردیده است. باباافضل در رساله ساز و پیرایه پادشاهان می‌گوید: هستی مطلق که فروغ هویت است را بعضی از علمای باستان آن را عقل اول خوانده‌اند و بعضی عقل کل و بعضی طبیعت اول (باباافضل کاشانی، ۱۳۶۶: ۸۸). عقل اول انور ازل، نخستین تجلی ذات مطلق الوهیت است.

عقل اول و نفس کلی مراحل اولیه فرد و نزول از مبداء مفاهیمی برگرفته از منابع نوافلاطونی (چیتیک، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

عقل کل نیز اصطلاحی است مجازی و اعتباری که حاصل تخیل حکما از کل عالم است. در این تخیل همه هستی را به منزله یک جسم فرض کرده‌اند و همه نفوس را به منزله نفس بر آن وهمه عقول را هم به مثابه عقلی

برایش در نظر گرفته‌اند و لذا نفس آن را نفس حکما و عقل آن را عقل کلی نامیده‌اند (غفاری، ۱۳۸۰: ۳۶۲-۳۶۴).

عقل فعال یعنی عقلی که به تمامیت فعلیت یافته است. این به این معنی است که خاصیت انسانی فقط بر پایه کمال یافتگی انسان بشناسیم. حکما و فلاسفه معتقدند که در باطن دنیا، چیزی وجود دارد که نقش رابط را دارد که هم ذات خود شعور دارد و خویش را درک می‌کند و هم به علت خویش و هم به معلولات خود. این موجود در هیچ ماده و جسمی حلول ندارد و به هیچ پیکری تعلق ندارد. فوق زمان و مکان است که از مبداء و اصل خود فیض می‌گیرد و به جهان می‌رساند و چون آگاه و غیر ماسواست، عقل نامیده می‌شود و چون واسطه فیض بین مبداء کل و جهانست و نیروی فعال است، آن را عقل فعال می‌داند.

پس عقل فعال از جانب سبب اول (خداوند) افاضه فیض می‌کند. بدین دلیل می‌شود گفت خداست که توسط عقل فعال به انسان وحی می‌کند و می‌شود به آن چنین اطلاق کرد که همان روح‌القدس و روح‌المبین و جبرئیل در مکتب اشراق است. پس این عقل فعال فیلسوفان است که دوردست‌ترین حدّ اشتیاق و آرزوی آدمی و مقصد نهایی آفرینش است (چیتیک، ۱۳۸۴: ۸۴).

عقل فعال یا عقل دهم: به اصطلاح مشائون

جایگاه ویژه‌ای دارد و تدبیر و تصرف در عالم افلاک و عناصر مخصوصاً کدخدایی عالم مرکبات بدو سپرده شده است.

از ثقل یا علم سه‌گانه هر یک از عقول عشره، عقلی و نفسی و فلکی به‌وجود می‌آید. افلاک نتیجه تعقل عقول دربارہ وجود خودشان بعنوان وجود ممکن است. از عقل دهم یا عقل فعال دیگر عقل و فلک و نفس فلکی به‌وجود نمی‌آید، بلکه از تعقل خودشان نسبت به وجود و ماهیت خود و امکان خود چنانکه سهروردی در کتاب التلویحات گفته به ترتیب نفوس ناطقه انسانی به صور عناصر، هیولای مشترک عناصر به‌وجود می‌آید (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۳۷۵).

صادر اول

مبدعی که بدایع صنایع نامحصور او خلقت قرب دیار، و جوار احدیت و حلّیت زیب و شعار و دثار اولیت بر دوش عقول انداخت که اول ما خلق الله العلی... (دره‌التاج، ۱۳۶۹: ۸۱).

از ژرف‌ترین موضوعات فلسفه بحث فیضان و صدور از واهب‌الصور (یعنی خدایی) می‌باشد. اصل الواحد یصدر عنه الا الواحد، در حقیقت ریشه در قواعد فلسفی یونانیان دارد و این قاعده بعدها بر اندیشه‌های فارابی و ابن‌سینا تسلط یافت.

اصل الواحدلاً... مستمسک حکمای مشاء اشراق است. در بحث صادر اول یا اول ما خلق در بین فلاسفه نظریات گوناگونی وجود دارد. مشائون عقل اول را اولین آفریده می‌دانند

و می‌گویند چون «الاول لامهیه له» موجودی که از هر جهت واحد باشد و جز ذاتش هیچ جهتی دیگر نداشته باشد نمی‌تواند جزو واحدی را صادر کند، چون خدا واحد است پس در آغاز ابداع هستی، فقط یک موجود از او صادر شد. وجودی محض و بسیط و بدون ماهیت.

اشراقیون آن را نور اقرب انور اول و «اول ما خلق» می‌دانند.

در نظر عرفا اول ماصدر، وجود عام و تجلی‌ساری، برخی اول ماصدر را حضرت احدیت و بعد حضرت الوهیت و بعد واحدیت و بعد قلم می‌دانند.

در شرح نهج‌البلاغه لاهیجی این حدیث آمده است: اول ما خلق الله العقل و یا نوری و یا خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء و بالمشیه.

زردشتیان معتقدند: اول ما خلق من الموجودات بهمن ثم اردی‌بهشت ثم شهریور، ثم اسفند ارمذثم خرداد و خلق بعض من بعض کما یوخذ السراج من السراج. فارابی می‌گوید: اول ما خلق عقل اول است که محرک فلک اکبر است و بعد از آن عقول افلاک ثانیه است وی عقول نه‌گانه را ملائکه نامیده و عقل دهم را عقل فعال نامیده است. بعضی گویند: اول ما خلق هیولی و صورت است و بعضی گویند نور و ظلمت است بعضی گویند جوهر و عرض است، خیر و شر است، لوح و قلم است، فیض و عقل است، محبت و غلبه است، موجود و روحانی و جسمانی است.

بعضی گویند حرکت و سکون است، وجود و عدم است، نفس و روح است، کون و فساد است، دنیا و آخرت است، علت و معلول است، مبداء و معاد است، قبض و بسط است و اینان هر یک تعبیرات خاص دارند و جمله ثنوی مذهب است (اخوان الصفا، ج ۳، ۲۰۲) (نقل از سجادی، ۱۳۶۱: ۱۰۷-۱۰۸).

صدور اولیه

تظاهر خلقت، همان ذات اندیشه الهی است که به خود می‌اندیشد و معرفتی که خواست الهی در ازل و ابد به خویش دارد، چیزی نیست مگر همان صدور (فیضان) اولیه، اولین اشعار به معرفت ذات یا عقل اول. پس اولین واسطه و انرژی بی‌نظیر خلقت که کاملاً منطبق و مساوی با ذات اندیشمند الهی است و مایه جریان عالم خلقت از وحدت کثرت عقل است.

بدین ترتیب می‌شود فلسفه خلقت عالم را به صورت یک نوع پدیدارشناسی، وجدان ملکی یا ملکوتی درآورد. عقل اول به اصل و منشاء خود در عالم مشاهده می‌نگرد و این‌گونه نگریستن درحقیقت واسطه اوست با اصل و منشاء خود که بالضروره او را به عالم وجود و عالم امکان محض که وجود خود اوست می‌کشاند و ظاهر می‌کند. از این حرکت سه‌گانه، عقل دوم صادر می‌شود که روح محرک فلک اول یا فلک الافلاک است و جسم اثری متعالی آن محسوب می‌شود و در حقیقت از بعد سفلی یا بعد ظلمت متعلق به عقل

اول، منبعث گردید (شاهجویی، ۱۳۸۴: ۲). اما طبیعت عقل اول بطور مطلق بسیط نیست زیرا عقل اول ممکن‌الوجود است (میان شریف‌محمد، ج ۱: ۱۳۸۹، ۶۸۵).

عقل نخستین وجودی است که از باری تعالی صادر شد و خدا آن را به نحو مستقیم و ضروری آفرید. این عقل ازلیت و ابدیت خود را از ازلیت و ابدیت خدا کسب کرد و دوام و کمال خود را از سرمدیت خدا گرفت. چون ذات باری تعالی از داشتن رابطه با اجسام مادی بری است پس همه صور موجودات تالیه را در عقل آفرید و امر فیض مجدد را در او بنیاد نهاد و در نتیجه عالم و هیولای اولی از او صادر شد (همان، ج ۱، ص ۴۱۴). یکی از فلاسفه مطرحی که بحث صدور و فیضان از واحد کل را مطرح کرده است، فلوطین است که ذکاءالملک او را از افلاطونیان اخیر می‌داند. و کلیه فلسفه‌ای که به افلاطونیان اخیر منسوب است و در واقع باید حکمت اشراقی و عرفان نامید، مربوط به وی است. او وحدت وجودی است یعنی حقیقت را واحد می‌داند و احدیت را اصل و منشاء کل و موجودات را جمیعاً تراوش و فیضانی از مبداء نخستین و مصدر کل می‌انگارد. مبداء کل چون کامل است، پدر موجودات و مصدر آنها است. فرزند بلاواسطه او یعنی آنچه بدو از او صادر می‌شود، در مراتب کمال به او نزدیک است، آن صادر اول عقل است که مظهر نخستین او معقولات هستند. صادر اول

خود مصدر نفس است (فروغی، ۱۳۴۴: ۶۷-۷۱). فلوطین جهت رفع ابهام مسئله مطرح شده‌ی اسلاف خود که قاتل به ثنویت بودند و جهان را از خالق جهان متمایز می‌دانستند، به نظریه صدور متوسل شد. توضیح نظریه صدور برای فلوطین بسیار دشوار بود مگر از راه تمثیل، عقل کلی و نفس کلی هر دو در نتیجه یک انتشاء ذاتی پدید آمده‌اند. بر اثر این انتشاء نقصانی در منشاء اصل آنها حاصل نمی‌شود. نسبت میان احد و اقنوم‌های دیگر را فلوطین به نسبت میان خورشید و اشعه آن یا به حرارت و آتش یا سرما و برف و یابه بوی خوش و عطر تشبیه می‌کند. فلوطین برای اینکه علت نخستین را در فلسفه خود لایتغیر بودند به نظریه صدور و محتاج بود. عقل کلی (نوس) آن حقیقتی است که دارای عالم شهادت است و آنچه در عالم شهادت و محسوسات است درحقیقت سایه آن معانی و حقایقی است که در عقل کلی وجود دارد. از عقل کلی سومین اقنوم که نفس کلی است، صادر می‌شود و این اقنوم، اصل حیات و حرکت است و جان جهان است.

از نظر افلوطین جهان سراسر زنده و حیات است. این حیات باید علتی داشته باشد و این علت باید در عقل باشد چون همه‌جا با فعالیت‌های عقلی مواجه‌ایم (میان شریف‌محمد، ۱۳۸۹: ۱۶۹-۱۷۰).

قطب‌الدین شیرازی شاگرد خلف خواجه نصیر

طوسی بود. خواجه نصیر، شخص فلسفه دوست و از متابعان ابن‌سینا بود. در بحث صدور باآنکه فلاسفه‌ی اسلامی نظریات گوناگونی از بحث فیضان و صدور داشته‌اند اما وی طبق گفته اعسم، به‌طور کامل شیفته مکتب فلسفی ابن‌سینا است و تا آخرین درجه به آن وفادار است.

خواجه نصیر در شرح اشارات ابن‌سینا معتقد است که وی نظری قطعی مبنی بر این که عقل اول، منشاء فلک نخست است، بیان نکرده است. اما در فصل بیست و پنجم جلد اول کتاب تاریخ فلسفه در اسلام، فضل‌الله الرحمن استادیار موسسه تحقیقات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا معتقد است:

ابن‌سینا هم صدور، هم فیض و هم انبجاس را برای بحث نظریه صدور به‌کار برده است. وی معتقد است از خدای واجب‌الموجود، تنها عقل اول صادر می‌شود زیرا از وجود واحد و مطلقاً بسیط تنها یک وجود صادر می‌کرد. اما طبیعت عقل اول بطور مطلق بسیط نیست، زیرا عقل اول، واجب‌الوجود بالذات نیست. بلکه ممکن‌الوجود است و امکان آن به‌وسیله خدا فعلیت پیدا می‌کند. عقل اول بنابر همین ماهیت دوگانه دو موجود را به‌وجود می‌آورد. عقل دوم و فلک اول و اعلی را. این صدور دوجانبه تا پایین‌ترین و دهمین عقل که دنیای خاکی را اداره می‌کند، ادامه دارد و آن را بیشتر فلاسفه مسلمان جبرئیل می‌نامند و نام مذکور به این

دلیل عقل دهم نامیده می‌شود که این عقل به ماده این عالم شکل می‌دهد (میان شریف محمد، ج ۱، ۱۳۸۹: ۶۸۴-۶۸۵).

قطب‌الدین و مسئله صدور

قطب‌الدین شیرازی از فلاسفه مشاء طبق نظر اسلاف خود، صدور را چنین تعریف می‌کند: صدور چیزی را به اعتبار وجوب، امکان و غیرایشان را از امور عدمی ممتنع آنست که ایشان علل مستقله باشند بنفوس خویش و اما آنکه ایشان شروطی باشند و حیثیاتی که اموال علیت موجدّه باعتبار و هر یک از آنها مختلف شود ممتنع نیست البته. (دره، ۱۳۶۹: ۸۴۶) در این بحث صدور را صادر از واجب‌الوجود و علت موجدّه می‌داند و آن را ممکن‌الوجود می‌نامد.

در همان جا وجود را اقرب به مبدء می‌داند و همه معلول را صادر از مشایبی واحد می‌داند و می‌گوید: اولین صادر بی‌واسطه عقل اول است که ذات او واحد است.

قطب‌الدین عقل را معلول اول می‌داند که هویتی است مغایر واجب لامحاله و آن را این گونه توجیه می‌کند: «معلول اول را هویتی است مغایر واجب لامحاله و مفهوم آنکه صادرست ازو، غیرمفهوم آن است که او ذوهویتی است پس صادر شود از واجب لذاته و وجود و لازم او شود که او ذوهویتی است و آن را ماهیت نام کنند و او تابع وجودست ازین اعتبار و اگر چه وجود اوست من حیث‌العقل.

عقل معلول اول یا صادر اول است یا صادر شود از او اکثر از واحدی یا صادر نشود. اگر صادر نشود از او الا واحد فقط، پس صادر از آن صادر نیز یکی باشد و کلام در آن چون کلام باشد در اول و ممکن نیست که صدور کثرت از آن معلوم از آن روی باشد که او بسیط است بل لابدست که درو اعتبار ترکیبی کنند.

قطب‌الدین در بحث صادر اول آن را جوهری روحانی می‌داند و آن را محل صدور هیولی فلک و صورت را می‌داند (دره، ۱۳۶۹: ۸۴۵) و معتقد است که صادر نشود از عقل اول چیزی جز عقل ثانی و همچنین از هر عقلی، عقلی دیگر فقط و علی‌هذا تا صادر شود از عقلی از عقول به اعتبار آنچه در آنست از امثال این امور این اعتبارات در عقل اول، مثالی نگردند وانمودگی و تمهیدی برای کیفیت صدور کثرت از واحدست (دره، ۱۳۶۹: ۸۴۷).

طبق نظریه صدور که همه فلاسفه بالاتفاق نظر به مصدریت عقل دارند، او نیز برین نظرست و می‌گوید: صادر اول جایز نیست که نفس باشد، چون صادر اول از واجبست، واجب است که علت کل ماعدا، او باشد از ممکنات... آن کس که او را رتبت ابداع جسمی باشد، علاقه آن جسم او را قمر نکند و چون اقسام بأسرها باطل شد غیرعقل محض، ثابت شد که اوست که صادرست از واجب‌الوجود (همان: ۸۴۳). پس چون نفس احتیاج به جسمی دارد که در آن تصرف کند،

بحث تعدد جهات پیش می‌آید که محالست. قطب‌الدین عقول را آفریده از خیر محض می‌داند به همین دلیل افلاک را هم صادر از آن می‌داند و حرکات ماتحت افلاک را متعلق به برترین حرکات می‌داند که آن برترین حرکات است (همان: ۸۶۲). اشرف عقول را عقل اول می‌داند و پیرو عقول را نفوس سماوی می‌داند، پس هیولی که از آن سماویات است (همان: ۸۵۲) پس مصدور اول عقل است چون به نظر اگر فلاسفه مشاور اشراق، خداوند احد و واحدست، در آغاز خلقت و آفرینش، تنها یک موجود از او صادر شده است و این موجود هم نمی‌تواند جسم باشد، چون جسم حرکت از هیولی و صورت است.

نتیجه‌گیری

از مسائل مهم در تاریخ فلسفه اروپایی و اسلامی مسأله عقل است و همیشه این موضوع در همه‌ی دوره‌ها با نام ارسطو همراه بوده است. تبعیت از ارسطو در این طریق یا طرح مطلب به شیوه او یا ادعای حل مشکلات بوسیله سخنان او از اوصاف همه کتاب‌های حکمی و معرفتی است. کلمه عقل معانی گوناگون را با خود دارد. فلاسفه و عرفا و متشرعین با آنکه در بودن عقل متفق‌القولند اما در وجه تسمیه آن اختلاف است. انواع عقل شامل عقل مجرد، عقل نظری، عقل عملی، عقل مستفاد، عقل بالقوه، عقل بلحکمه و عقل بالفعل می‌باشند. بحث از عقل در بین مشائون و اشراقیون رواج بسیار دارد.

منابع

- المنجد، (۱۹۹۲)، چاپ سی و سوم، انتشارات دارالمشرق، بیروت.
- پودنامداریان، نقی. (۱۳۸۹). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن سینا و سهروردی) چاپ هفتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- چیتیک، ویلیام. (۱۳۹۱). قلب فلسفه اسلامی (در جستجوی خودشناسی در مفاهیم افضل‌الدین کاشانی)، و انتشارات مروارید.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۶۱). فرهنگ علوم عقلی، چاپ اول، تهران: انتشارات انجمن اسلامی کلی و فلسفه ایران.
- شاهجویی، محمدامین. (۱۳۸۴). مجموعه مقالات‌ها نری کربن، چاپ اول، تهران: انتشارات حقیقت.
- شعرانی، ابوالحسن. (۱۳۷۲). کشف‌المراد شرح تجرید الاعتقاد (تألیف خواجه نصیرطوسی)، چاپ هفتم، تهران: چاپخانه اسلامیه.
- شیرازی، قطب‌الدین. (۱۳۶۹). درة‌التاج لعزّة‌الدباج، به کوشش و تصحیح سیدمحمد مشکوة، چاپ سوم، تهران: انتشارات حکمت.
- غفاری، سید خالد. (۱۳۸۰). فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق شهاب‌الدین یحیی سهروردی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۴۶). سیر حکمت در اروپا، چاپ اول، تهران: کتابفروشی زوّار.
- قبادی، ابومعین ناصرخسرو. (۱۳۶۳). جامع‌الحکمتین، دکتر محمد معین وها نری کربن، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
- قبادی، ابومعین ناصرخسرو. (۱۳۸۵). زاد‌المسافرین، تصحیح محمد بذل الرحمن، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- قبادی، ابومعین ناصرخسرو. (۱۹۹۸). گشایش و ره‌ایش، ویرایش و ترجمه‌ی انگلیسی فقیرمحمد هونزایی، لندن.
- کاشانی، افضل‌الدین محمد مرقی. (۱۳۶۶). مصنفات، به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- میان محمد شریف. (۱۳۸۹). تاریخ فلسفه در اسلام، جلد ۱، تهیه و گردآوری ترجمه فارسی نصراله پورجوادی، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.